



وقتی باور می‌کنیم!

■ زهرا ابدی

آموزگار پایه پنجم، دبستان دخترانه دوره دوم، ناحیه ۲



گروه سوم: انواع آلودگی هوا و مقیاس کیفیت هوا؛

گروه چهارم: انواع زیاده و آلودگی پلاستیکی؛
گروه پنجم: آشنایی با تفکیک زباله، شیرابه، خشکاله.

فردای آن روز، در کلاس به تمامی بچه‌ها روش صحیح جست‌وجو کردن در اینترنت و انتخاب مطلب و تصویر مناسب و همچنین تهیه فایل ورد و پرده‌نما (پاورپوینت) را آموزش دادم و تأکید کردم: «یادتان باشد در گروه وظیفه‌ها را تقسیم کنید. در نظر داشته باشید که تمامی مراحل کار از ابتدا (تحقیق کردن و...) تا انتها تهیه پرده‌نما و ارائه مطالب) باید به صورت گروهی انجام شود. در پایان هر شخص باید قسمتی از موضوع را ارائه دهد. در ضمن مدیریت زمان را نیز فراموش نکنید.»

قرار بر این شد که بچه‌ها هر روز، حداکثر یک ساعت، را به صورت حضوری یا در فضای مجازی برای انجام این پروژه و هماهنگی با یکدیگر اختصاص دهند. بعد از یک هفته، خودم هم باور نمی‌کردم این فعالیت‌ها نتیجه کار دانش‌آموزان پایه پنجم باشد. واقعاً عالی بود. همین نتیجه کافی بود تا کار را مصمم‌تر از قبل ادامه دهیم. هر روز یک یا دو گروه مطالبشان را در کلاس و در حضور دوستانشان ارائه می‌دادند، از یکدیگر یاد می‌گرفتند و کار یکدیگر را محترمانه نقد و بررسی می‌کردند.

روزها پشت سر هم می‌گذشتند. هنوز هم در کلاس دوسه نفری بودند که در انجام کار گروهی ضعف داشتند و هم‌گروهی‌هایشان از آن‌ها گله می‌کردند که فلانی زیاد همکاری نمی‌کند، این طوری کار ما هم خراب می‌شود و من فقط جواب می‌دادم: «کار گروهی یعنی باهم بودن و در کنار هم رشد کردن. هر جا نیاز

اما آموزش مجازی و حاضر نبودن بچه‌ها در مدرسه موانعی بر سر راهمان قرار می‌داد. بالاخره تصمیم گرفتیم با همکاری خود بچه‌ها همایشی برخط (آنلاین) برگزار کنیم تا همگی آموخته‌هایمان را در این مسیر با دیگران به اشتراک بگذاریم؛ اما خوشبختانه بعد از تعطیلات عید، به طور غیرمنتظره مدرسه‌ها حضوری شدند و همین امر باعث شد ارتباط من و شاگردانم بیش از پیش شود. زمان زیادی نداشتیم. برای همین به خودم گفتم فرصتی به آن‌ها می‌دهم، اگر نتیجه کار رضایت‌بخش بود، در مورد ادامه روند کار تصمیم می‌گیریم.

از طرفی چند نفر از دانش‌آموزانم، به دلیل وضعیت خاص خانواده‌شان در دوران کرونا، هنوز هم به صورت حضوری به مدرسه نمی‌آمدند و هم‌زمان، به طور برخط کلاس را دنبال می‌کردند. هر از گاهی هم که یک یا چند نفر از دخترانم به کرونا مبتلا می‌شدند، تا زمان بهبودشان، به کلاس برخط ملحق می‌شدند. از این رو، گروهی مجازی با حضور تمامی بچه‌ها و با عنوان «محیط زیست ما» تشکیل دادم. کلاس را به پنج گروه شش نفره تقسیم کردم و سعی کردم تا اعضای گروه‌ها از هر نظر تا حد امکان متعادل باشند. از طرفی چون فرصت زیادی نداشتیم و بچه‌ها بعد از دو سال تازه به مدرسه آمده بودند، آن‌هایی را که رابطه دوستانه بیشتری با یکدیگر داشتند، در یک گروه قرار دادم تا ارتباط خانواده‌هایشان کمکی برای کارمان باشد. به هر گروه موضوعی پیشنهاد شد که باید در مورد آن تحقیق و مطالب لازم را جمع‌آوری می‌کردند:

گروه اول: آشنایی با محیط زیست و جدیدترین مشکلات زیست محیطی؛
گروه دوم: انواع آلودگی آب‌های زمین؛

خوب یادم هست، حدود ده سال پیش، برای نخستین بار از زبان جناب آقای گلدان‌ساز در یکی از جلسات شنیدم که در برخی مدرسه‌های ژاپن، هر روز یک دانش‌آموز، به مدت یک دقیقه، در شروع کلاس صحبت می‌کند. برایم این موضوع بسیار جالب بود و با توجه به علاقه‌ای که داشتم از این شیوه‌الگو گرفتیم و این فعالیت ساده اما بسیار تأثیرگذار را به عادت روزانه خودم و بچه‌های کلاس تبدیل کردم. این فعالیت حتی در روزهایی که آموزش به صورت مجازی بود هم ادامه داشت و بچه‌ها موضوعات روزانه خود را برای من و دوستانشان بیان می‌کردند.

از طرفی، چند سالی بود که مشکلات محیط زیست یکی از دغدغه‌های اصلی من بود و سعی می‌کردم از هر فرصتی برای بالابردن آگاهی خود در این زمینه استفاده کنم. هر بار به شیوه‌ای مواردی در این خصوص را به بچه‌ها آموزش می‌دادم. در کلاس هم سطلی برای زباله‌های خشک و قابل بازیافت داشتیم و آرام آرام تمرین می‌کردیم تا روش‌های مؤثر در حفظ محیط زیست را در زندگی روزمره‌مان به کار ببندیم.

اما از ابتدای سال گذشته، بارها در ساعت درس «مهارت‌های زندگی» یا هر فرصتی که پیش می‌آمد، در مورد اهمیت محیط زیست و روش‌های محافظت از آن با بچه‌ها بحث و گفت‌وگو می‌کردم. با توجه به علاقه‌ای که بچه‌ها در این زمینه از خود نشان می‌دادند، فعالیت‌های مهارتی آن‌ها بیشتر با محوریت محیط زیست طراحی و اجرا می‌شد. با گذشت چند ماه، وقتی علاقه و همراهی بچه‌ها و خانواده‌ها را دیدم، تصمیم گرفتم، با همکاری آن‌ها، قدمی کوچک اما مؤثر در این زمینه بردارم. به فکر یک همایش بودم؛

هست به او کمک کنید تا بهترین نتیجه را به دست بیاورید.»

در این مدت هر زمان نوبت به بچه‌های غیرحضور می‌رسید، با فعال کردن صدا و تصویرشان، مطالب خود را به صورت برخط بیان می‌کردند و دوستانشان نیز مثل سایر کارها، مطالب آن‌ها را نقد و بررسی می‌کردند. گاهی مدیر، معاونان و برخی همکارانم نیز در زمان ارائه مطالب در کلاس حضور داشتند و با حضورشان موجب دلگرمی بچه‌ها می‌شدند. در ضمن مهم‌ترین بخش کارمان، فعالیت‌های عملی مرتبط با حفظ محیط زیست بود که کنار یکدیگر یاد می‌گرفتیم. در فرصت‌هایی مثل مراسم صبحگاه، بچه‌های کلاسم مواردی را به دیگر بچه‌های مدرسه نیز آموزش می‌دادند (فعالیت‌هایی نظیر روش تفکیک زباله‌ها و تهیه خشکاله از پسماندهای تر به عنوان «غذای دام» و روش‌های کم‌کردن آلودگی پلاستیکی و...).

به روزهای پایانی سال نزدیک می‌شدیم. با همکاری مسئولان مدرسه، زمان و مکان همایش مشخص شد. تمام هدفم این بود که این فعالیت فرصتی باشد برای به اشتراک گذاشتن تجربه‌هایمان و دیده شدن توانمندی‌های دانش‌آموزانم در قالب یک کار گروهی. دانش‌آموزانی که بسیاری از آن‌ها، تا آن موقع، در هیچ مراسمی نقشی نداشتند و همیشه سعی می‌کردند خود را پشت دانش‌آموزان شناخته شده پنهان کنند. الان بهترین فرصت بود که توانمندی‌هایشان را به خودشان، خانواده‌هایشان و بقیه نشان دهند.

برای دعوت از مهمان‌ها، بچه‌ها چند نفر را از بین خودشان به عنوان نمایندگان کلاس انتخاب کردند تا آن‌ها، به صورت حضوری، هدف از برگزاری همایش را برای مسئولان مدرسه و مجتمع بیان کنند و با تحویل دعوت‌نامه‌ای که کار گروهی بچه‌های کلاس بود از مسئولان دعوت کنند تا در همایش کلاسی ما حضور یابند.

تمام کارهای اجرایی همایش را خود بچه‌ها به صورت گروهی انجام می‌دادند. قرار بود بین هر اجرا، تکه فیلم‌های (کلیپ‌های) آموزشی و کاربردی در مورد حفاظت از محیط زیست پخش شود. در ضمن، هر گروه با توجه به موضوع خود، یک پوستر هم طراحی کرده بود تا در مکان همایش نصب شود.

بالاخره روز همایش فرا رسید. میان شلوغی سالن، همه بچه‌هایم را گوشه‌ای جمع کردم و به آن‌ها گفتم: «من شاهد تک‌تک فعالیت‌هایتان بوده‌ام و مرحله به مرحله پیشرفتتان را دیده‌ام. مطمئن باشید اگر فقط یک ذره به توانایی و مهارت هر کدامتان شک داشتم، الان اینجا نبودیم.»

مراسم شروع شد. دخترهای من با اعلام مجری‌های برنامه، به نوبت و به صورت گروهی، یافته‌ها و تجربه‌هایشان را در این مسیر با ذوق و شوق فراوان در اختیار دیگران قرار می‌دادند. بعد از مراسم، به این فکر می‌کردم در تمام این مدت، چه لحظات نابي را تجربه کرده بودم:

- وقتی در کلاس و در کنار بچه‌ها، کار یکدیگر را نقد می‌کردیم.

- وقتی لحظه به لحظه از یکدیگر یاد می‌گرفتیم.

- وقتی بعد از هر ارائه کلاسی، بچه‌ها می‌گفتند: «خانم، فلانی امروز خیلی عالی تر از دیروز ارائه داد. برایش دست بزنیم؟»

- وقتی تک‌تک بچه‌های من در کلاس و خانواده و مدرسه دیده شدند.

- وقتی پایه‌پای بچه‌هایم آمدم تا با تمام وجودشان باور کنند که «می‌توانند» و یاری‌شان کردم که این توانایی را به بقیه نیز نشان دهند.

- وقتی روز همایش، قبل از ارائه مطالبشان، اضطراب و بعد از آن، اشک شوق را در چشمان والدینشان دیدم.

- وقتی در این اندک سال‌های تجربه معلمی‌ام، برای چندمین بار، باز هم بچه‌هایم به من ثابت کردند که وقتی به توانمندی‌هایشان اعتماد می‌کنم، نتیجه کار بهترین می‌شود.

از آنجا که باور دارم فعالیت‌هایی از جنس حفظ محیط زیست باید ادامه دار باشند تا آرام‌آرام به یک فرهنگ تبدیل شوند، لذا امسال نیز با شروع سال تحصیلی جدید، باز هم دغدغه‌هایم را از محیط زیست با بچه‌ها و خانواده‌هایشان در میان گذاشتم و با همکاری بسیارخوب آن‌ها در این زمینه روبه‌رو شدم. امسال نیز با تشکیل کارگروه محیط زیست در مدرسه و اختصاص دادن برخی از مراسم‌های صبحگاه به این موضوع و برگزاری نمایشگاه‌های کلاسی در این زمینه و... تلاش می‌کنیم در کنار بچه‌ها، خانواده‌ها و همکاران، مسیر زندگی‌مان را برای حفاظت از محیط زیستمان بهتر و زیباتر کنیم. □